

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
اندیشه و فلسفه قانگور

- پیام فلسفی تاگور / باسانتا کوماری / هاشم بناپور
- در جستجوی نامتناهی / رامین جهانگللو / خجسته کیا
- نگاه دو گانه به هنر / کوتام بیسواس / لان مختارزاده بهائیرانی

آرمان‌های معنوی در نظم و نثر رابیندرانات تاگور مظهر حقایق فلسفه هندوست. آیین هندو ضرورتاً نوعی گرایش فلسفی ذهن است. تاگور به رغم سال‌ها تأمل در ژرفترین مسائل زندگی و مرگ، سیستم فلسفی متافیزیکی را چنان تطور داده که مایهٔ تحسین محققان آگاه و برجستهٔ غربی شده است. پیشاپیش در سال ۱۸۸۲ شادروان پرفسور ماکس مولر<sup>۱</sup> در سخنرانی خود در دانشگاه کمبریج از هند و اندیشهٔ آن سرزمین فراوان تمجید کرد و گفت: اگر می‌خواستم در سراسر گیتی سیر و سیاحتی کنم تا کشوری یابم که کاملاً قدرت و زیبایی که طبیعت می‌توانست ارزانی دارد در آن سرزمین به ودیعه گذاشته شده است - و قسمت‌هایی از آن کاملاً بهشت روی زمین است، به هند می‌رسیدم. اگر از من پرسیده بودند که زیر کدامین آسمان ذهن انسانی کاملاً عالی‌ترین مواهب خود را پرورانده است عمیق‌ترین تأملات دربارهٔ مهمترین مسائل زندگی صورت گرفته است و برای برخی معضلات راه‌حلی یافته شده که نظر کسانی را جلب کرده است که به خوبی آثار افلاطون و کانت را خوانده‌اند - به هند می‌رسیدم. و اگر از خودم بپرسم که ما از کدام ادبیات، یعنی ما که در اروپا هستیم و ما که منحصراً پرورش یافتهٔ اندیشه‌های یونانیان و رومیان و نژاد سامی، یعنی یهودی هستیم. ممکن است عامل تعدیل‌کننده‌ای را جلب کنیم که اغلب

1. Max Muller

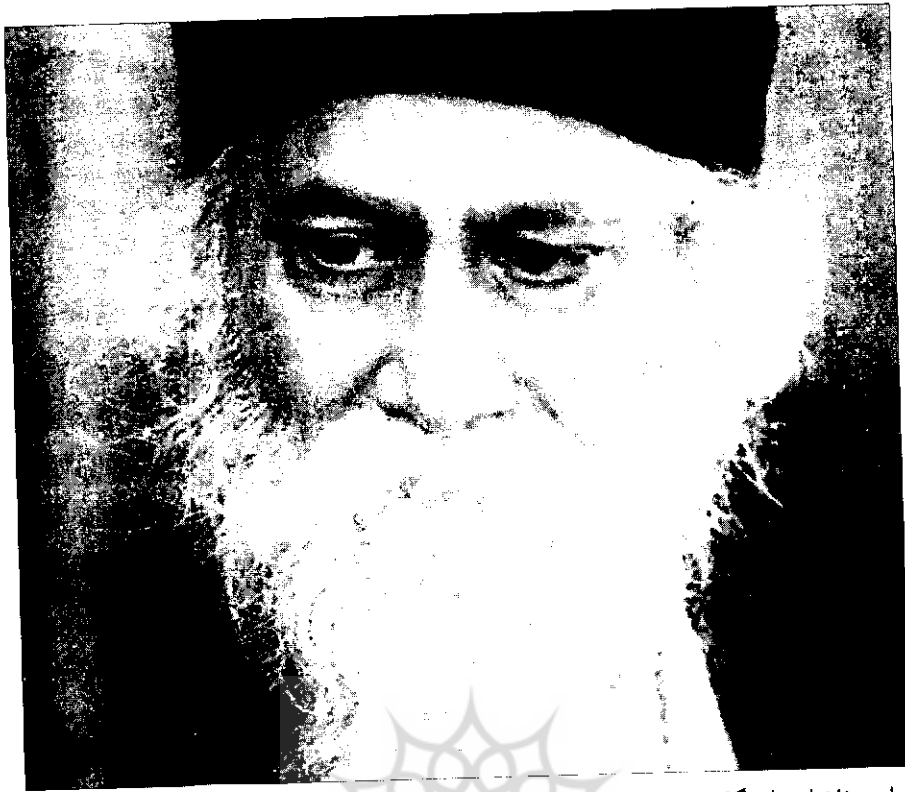
خواسته می شود تا زندگی درونی خودمان را کاملتر، جامع تر، کلی تر و در حقیقت بسیار انسانی تر بسازیم، یعنی زندگی، نه فقط برای زندگی، بلکه زندگی ابدی و شکوفایی را بسازیم به هند می رسیدم.

اوج اندیشه هندو در فلسفه و ودانتای (پایان معرفت) اوپانیشادهاست ویکتور کازن<sup>۱</sup> برجسته ترین مورخ فلسفه در فرانسه در سال ۱۸۲۸ در پاریس گفت: وقتی ما با دقت آثار فلسفی و شعری شرق را می خوانیم، از همه مهمتر آثار هندی که در اروپا گسترش می یابد، و پی می بریم که آنجا بسا حقیقتی است و حقایقی بسیار ژرف. با مقایسه حقارت پیامدهایی را در می یابیم که در آن نبوغ اروپایی باز ایستاده است: ناگزیر می شویم که در برابر فلسفه شرق زانو بزنیم و در خاستگاه این سرزمین بومی نژاد انسانی، عالی ترین فلسفه را ببینیم. و دیگر بار شوپنهاور از همان فلسفه هندو صحبت می کند و می گوید: «در سراسر دنیا مطالعه ای بسیار سودمند و برجسته تر از اوپانیشادها نمی توان سراغ گرفت. این کتاب آرام بخش زندگی من بوده است و تسلی بخش مرگم خواهد بود.» پروفیسور ماکس مولر اضافه می کند: «اگر این سخنهای شوپنهاور تأییدی لازم داشت. من می بایستی با کمال میل نتیجه تجربه خودم را طی زندگی طولانی که وقف مطالعه فلاسفه ادیان بسیاری کرده بودم ارائه می دادم.»

«اگر منظور از فلسفه تمهیدی برای مرگی سعادت مند یا کشتن از روی ترحم باشد من تمهیدی بهتر از فلسفه ودانتا نمی شناسم.»

این فلسفه اوپانیشادهاست که تاگور در اشعارش نغمه سرایی می کند و در مقالات استادانه اش در Sadhana می نویسد: این فلسفه یکی بودن عالم است - اتحادی بنیادی در کثرت جهان عظیم و الوهیت تمام آن. وردورث شاعر طبیعت فوق العاده ای است. او پرشور و احساساتی است اما گاه گاهی در افکار روحانی در طبیعت سرگشته است. قصیده مشهور او از لحاظ جذابیت شعری یگانه است، اما در این شعر جهان را طوری ترسیم می کند که پنداری غم و درد است. وردورث تصور می کند که سعادت از کوه خاکی رخت بر بسته است، که تولد ما چیزی جز خواب و فراموشی نیست، که سایه های سلول زندان خود را به پسر در حال رشد نزدیک می کند. ده سال پس از پایان قصیده، وردورث در شعر «دعا برای زمین» و در آنجا او همچنین زمین را در مقام مادر ماتمزده نوع بشر مخاطب قرار می دهد.

فلسفه تاگور روی هم رفته متفاوت است. برای تاگور جهان انباشته از شادمانی و عشق است و آهنگ رقص فناپذیر خوشبختی در سراسر جهان وجود دارد، غم ها نیز در جهان وجود دارند



اما چونان ابرهای گذرای پاییزی هند است - ابرهایی که بر شکوه ماه می افزایند. در بخش دیگر این کتاب همچنین ما به نظرها‌های تاگور در باب زمین و فلسفه کار پرداخته‌ایم. در اینجا نمی‌توانیم، اما قصیده زمین اثر خارق‌العاده او را ترجمه می‌کنیم و نظری دیگر به فلسفه زندگی، عشق و کار می‌اندازیم در ترجمه قصیده را به این سیاق می‌خوانیم:

ای فریبنده‌ترین مادر زمین من! چقدر عاشقانه به تو نگریسته‌ام و از ته دل با خوشبختی تاب آواز خوانده‌ای! پس از آن گوهر وجودم در تو پراکنده شد، تو لاینقطع دور ستارگان دور دست از راه سرمدیت چرخ می‌زنی، تیغۀ علف ظریف تو در روی من رشد کرده است. گلها فراوان شکوفه داده‌اند و درختان میوه و گل‌ها روی من می‌ریزند. آری، روی من، آن گاه بیکه و تنها کنار رود پادما می‌نشینم. می‌توانم فقط احساس کنم، آری احساس کنم، چگونه دانه‌های علف با شور و شعف جوانه می‌زنند، چگونه اکسیر زندگی همواره نیاز دلتان را برآورده می‌کند. چگونه گلها با سرخوشی از ریشه‌های زیبا گل می‌دهند؛ چگونه درختان و خزندگان را با اشعه‌های با طراوات به نوسان در می‌آورند و حتی وقتی که از استراحت در آغوش مادر خسته می‌شوند خوشحالند. به همین دلیل است که وقتی اشعه ماه پاییز در فصل برداشت روی مزارع طلایی می‌تابد، و

وقتی برگ‌های نارگیل با شادی می‌رقصند که من نوعی شادمانی نگرانی را حس می‌کنم و زمانی را به یاد می‌آورم که ذهنم از آب، خاک، برگ‌های درختان و آبی آسمان آکنده می‌شود. به نظرم می‌آید که سراسر عالم با سکوت خود هزاران بار مرا به آغوش خود فرا می‌خوانند و از تماشاخانه شگفت‌انگیز کیهان صدای آهسته و اما آشنا و پرهیجان همبازی کودکی‌ام را می‌شنوم. ای مادر زمین! مرا به دلت راه بده، دلی که زندگی را در صور مختلف ساطع می‌کند و جایی آوازاها با هزاران نت گوناگون خوانده می‌شوند و به شیوه‌های بسیاری می‌رقصند و جایی که ذهن در فکر غوطه‌ور است و تو خود درخشنده و بسیار مفیدی.

بی‌تردید تاگور هم عقیده، با ویلیام بلیک است که جسم انسان روحش را ملموس می‌کند. اما تاگور یک پله بالاتر می‌رود و برخلاف پدرش که ثنویت‌گرا بود به آموزه وحدتی (Adaita) ودانتا معتقد می‌شود که این خدا فقط هستی را نیافریده است بلکه هستی هم از خدا آفریده شده است. زمانی فیلسوف هندو بدینسان به شاگردش تعلیم داد: نه فقط جهان را خدا ساخت. بلکه جهان هم از خدا ساخته شده است.

شاگرد پاسخ داد: چگونه؟

استاد پاسخ داد: به عنکبوت نگاه کن که با هوشیاری تمام رشته‌های شگفت‌انگیز تنیده شده خود را دوباره به سوی خود می‌کشد.

پاره‌ای از متکلمان غربی می‌گویند که خدای هندوان مثل عنکبوت سیاه بزرگی است که در مرکز عالم نشسته است و جهان را با بیرون کشیدن رشته نخهایی از بدن خودش می‌آفریند. از این سوء تعبیر است که خلیجی بین شرق و غرب توسعه یافته است. فلسفه مثل علم کلی است. فلسفه غرب و شرق نمی‌شناسد. فلسفه به فراسوی محدودیت‌های فیزیکی می‌رود. از این لحاظ تاگور با توضیحات روشن مسائل متافیزیکی پیچیده در مقالات Sadhanci خدمت ارزشمندی به انسانیت کرده است. سبک مقالات او ساده و روشن است. کوششی برای فضل فروشی متافیزیکی در مقالات وجود ندارد. فراغت خالص سبک، رفعت اندیشه و شگفت‌انگیزی سوژه مقالات، به طور همسان امرسون، براونینگ و مریدیس<sup>۱</sup> را به ذوق آورده است و بیکن به توانایی موجز این مقالات رشک برده است. مقالاتی که در آنها درک زندگی از رهگذر عمل درست و عشق میسر است.

به عبارتی در مقاله «شادمانی ابدی» همه چیزها را می‌زاید. تاگور در مقاله «ادراک در عشق» می‌گوید: این تا زمانی که نام دیگرش عشق است باید ماهیت ثنویت‌گرایی از ادراک را داشته

باشد. وقتی آواز خوان الهام می‌گیرد. خودش به دو قسم تقسیم می‌شود: او در درون خودش، خود دیگری به نام شنوده دارد و بیرون مخاطبی که صرفاً خود دیگر او را بسط می‌دهد. عاشق خود دیگر خود را در معشوق می‌جوید. این شادمانی است که این جدایی را می‌آفریند تا از این رهگذر موانع یگانگی را درک کند.

خواست عشق درجه‌ای از بی‌رحمی است، زیرا عشق کمال مطلوب خودآگاهی است. ما عشق نمی‌ورزیم زیرا درک نمی‌کنیم یا نسبتاً درک نمی‌کنیم. زیرا عشق معنای غایی همه چیزهای پیرامون ماست. عشق نور سفید خودآگاه خالص است که از براهما نشئت می‌گیرد و شادمانی همه جا هست. در علف سبزی که همه جای خاک را پوشانیده در آرامش آبی سپهر، در شادمانی بی‌پروای بهار، در خویشتن داری جدی زمستان، در نفس زنده‌ای که به کالبد بدنمان شور و حال می‌بخشد. در وقار کامل شخصیت در بزرگ منشی و شرافت انسان، در زیستن، در تمرین قدرت‌های ما، در فراگیری معرفت، در جنگ با شیاطین، در نابودی سلامتی ما، نمی‌توانیم هرگز شریک شویم... شادی درک واقعیت یگانگی است، یگانگی روح ما با جهان و جهان روح با عاشق تمام عیار (کامل).

جهان از عشق زاده شد. با عشق زنده می‌ماند، به سوی عشق حرکت می‌کند و به اندرون عشق جهان وارد می‌شود. تاگور این واقعیت اوپانیشادها را در مقاله «ادراک عمل» بسط داد. تاگور می‌گوید ما باید فرض نکنیم همچنان که شادی خود را در قانون بیان می‌کند. از این رو، روح آزادی خود را در عمل می‌یابد، زیرا شادی نمی‌تواند خود را در درون خودی که عمل بیرونی می‌خواهد بیابد. روح انسان هرگز از برچیده شدن فعالیت‌اش رها نمی‌شود. اگر دیگرگونه بود کاری را داوطلبانه انجام نمی‌داد. هر چه مرد بیشتر عمل کند و دقیقاً کاری نماید که در درونش نهان است به آن فاصله دوردست نزدیک‌تر می‌شود. با وجود این، انسان واقعی خود را هیچ وقت بیشتر و بیشتر متمایز نمی‌کند و خود را به وضوح در جنبه‌های جدیدتر و جدیدتر در میان فعالیت‌های متنوع خود، یعنی در حالت، در جامعه خود می‌بیند. این نگرش آزادی او را فراهم می‌کند.

آزادی نه در ظلمات است نه در ابهام و گنگی. اسارتی ترسناک‌تر از تیوگی نیست. از این تیوگی باید فرار کرد تا بذر برای جوانه زدن تفلاکند و غنچه شکوفه زند. آزادی باید خود را از این پرده ابهام و گنگی برهاند که ایده‌هایی که در ذهن ما هستند کلاً دنبال فرصت‌هایی است تا ظاهراً شکل گیرند. به همین سیاق روح ما برای رهایی از غبار ابهام و آمدن به فضای فراخ پی در پی باید برای خود زمینه‌های تازه عمل را فراهم کند و خود را برای صور جدید فعالیت هماهنگ کند. حتی نه آن چیزی که برای هدف زندگی خاکی ضروری نیست و چرا؟ زیرا زندگی خاکی

Rabindranath  
Tagore



۵۵

Licht aus  
der ewigen  
Morgenröte

تال جامع علوم اسلامیہ  
فرمانیہ

Gedanken zur Geburt Jesu

۲

Verlag Neue Stadt

آزادی می‌خواهد، می‌خواهد خود را ببیند و خود را درک کند.

این پیام عشق است و عمل صحیح در این زمان اهمیت خاصی دارد، وقتی که ملل بسیار اروپایی در جنگ هستند و به دنبال نابودی یکدیگرند، این ملل در حال جنگ هم نوع خواری متمدن را با انتقام‌جویی تمرین می‌کند، برادران مسیحی ایده‌آل‌های انسان‌گرایانه و بیشتر صلح جهانی را به باد فنا سپرده‌اند. به نظر می‌آید که تنفر، حسادت، و بدگمانی دستور عمل روزانه شده است.

اینجا فلسفه صلح طلب زندگی در هند با ناظرانی مثل تاگور که ممکن است خدمت بزرگ، برای شکل دادن به سرنوشت ملل و نژادهای جهان انجام داده است ملکه ذهن شود. تأمل بیش از حد و تأملات متافیزیکی در هند از بین رفته و ماتریالیسم افراطی ملل غرب را از هم شکافته است. یک هارمونی بین فلسفه صلح طلب و ماتریالیسم به حالت ایده‌آل امور منتهی می‌شود. پیام جنگ و پیام تاگور به این مورد کمک خواهد کرد موردی که وقتی به بار نشیند به صلح دائمی و سعادت ابدی و آزادی ناب روی زمین منجر خواهد شد.

منتشر شد:

## سفرنامه گلگشت در وطن

نوشته: ایرج افشار

گردآوری: بابک، بهرام، کوشیار و آرش افشار

نشر اختران - تلفن کتابفروشی ۶۶۴۱۱۴۲۹ - ۶۶۹۵۳۰۷۱

E - mail : @ akhtaranbook. com